

# شترق

اجرای عملیات متحرک هوایی توسط نیروهای مخصوص ارتش در رزمایش اقتدار ۹۹ در سواحل مکران. عکس: خبرگزاری فارس



حاشیه‌نگار

## تسریع فرایند تاریخ

کرده‌اند نیز نشان می‌دهد هر دو می‌دانند که به چه سمتی باید حرکت کرد.

سال‌ها پیش یکی از منتقدان فرنگی که اسمش یادم نیست، در یادداشت نقد قیلمی گفته بود «سرنوشت در سالن سینما فیلم‌دیدن، مانند به اپرا رفتن خواهد شد». دلپش را هم بعدتر چنین توضیح داده بود که به دلیل وسعت دستگاه‌های جدیدی از تولید بصری را آفریده است، به سالن سینما رفتن برای دیدن فیلم بدل به یک کار لوکس می‌شود، مثل اپرا رفتن. یعنی هم از نظر هزینه و هم از نظر فرم مواجهه با موضوع، سینما رفتن در آینده با مختص عشق‌سینماهاست یا به قول معروف لاکچری‌ها. این توصیف، آن سال‌ها که تازه سریال‌ها فرار از زندان و این تیپ سریال‌ها باب شده بود، زیاد فهم نمی‌شد، اغراق‌شده به نظر می‌آمد و خیلی سساتنی‌مانتال؛ اما امروز و با توجه به شرایط پیش‌آمده و به دلیل عادت مردم از استفاده آنلاین و تماشای اکران آنلاین فیلم، اگر این وضعیت ادامه پیدا کند، دور نیست زمانی که تهیه‌کنندگان یک بخش فروش را اکران آنلاین در نظر بگیرند و بعد هم‌زمان اکران سینمایی هم بکنند. چند نفر در خانه می‌بینند؟ چند نفر



در ایام کرونا و با خانه‌نشینی مردم، لزوم گذراندن وقت در خانه ایجاب کرد که شبکه نمایش خانگی در شکل موجودش نقش مهمی ایفا کند. به حدی که حتی اکران‌های آنلاین را نیز بر عهده گرفت و نقش آفرینی‌اش را به اوج رساند. کرونا نقش مهمی در همه‌گیرشدن دو شبکه نمایش خانگی فیلمو و نماوا داشت؛ زیرا تنها سرگرمی موجود در قرنطینه بود و مجالی برای وقت‌گذراندن. هر دو شبکه در سال‌های شروع فعالیت رشد کرده‌اند و رقابت میانشان نیز سبب حرکت رو به جلوی هر دو شده است. همانند که به‌تازگی بر سر اینکه چه کسی یا جایی نقش ممیزی این شبکه‌ها را دارد، جنجالی با شده بود که گذشت؛ اما در کل، هر دو به دلیل شرایط موجود حضورشان سبب شروع فصل تازه‌ای در فضای رسانه‌ای کشور شده‌اند. اینکه به‌تازگی مانند شبکه‌هایی نظیر نتفلیکس و آچ‌بی‌او در شکل امیلس‌شروع به تولید سریال و برنامه در حد توان و استناد عرفی فضای رسانه‌ای کشور

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۲ بهمن ۱۳۹۹ و ۷ جمادی‌الثانی ۱۴۴۲
۲۱ ژانویه ۲۰۲۱

سال هجدهم • شماره ۳۹۲۱ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۶ • اذان مغرب ۱۷:۴۰

اذان صبح فردا ۵:۴۳ • طلوع آفتاب ۷:۱۱

فardashargh@gmail.com

### روزنامه‌روا

به‌عنوان یک پزشک، به این نتیجه رسیده‌ام که

پزشکی دوسویه علمی و هنری دارد. در دنیای امروز با چیرگی دوالیسم دوگانه‌پندارانه دکارتی، سویه علم و تکنولوژی پزشکی از سویه هنری آن جدا و به علت عدم سودآوری، از گردونه بازار کالایی خارج شده است. واضح است که امروز پزشکی بیشتر از منظر سوم‌شخص عینی (اپژکتیو)، علمی و تکنولوژیک، بدن شخص بیمار را مورد مطالعه موشکافانه قرار می‌دهد و از این زاویه تشخیص و درمان را برنامه‌ریزی می‌کند. همان‌طوری‌که یک مکانیک ماشین در پی رفع عیوب ماشین است، پزشک نیز چنین نقشی در درمان بیماری دارد. همین ایده نیز جدایی رشته نورولوژی (بیماری‌های مغز و اعصاب) و روان‌پزشکی را موجب شد. زیرا طبق دوالیسم رایج، بدن از جمله مغز و اعصاب (نورولوژی)، ماهیتی کاملا متفاوت از ذهن (روانپزشکی) دارد. اما سویه هنری پزشکی که نقش مؤثر خود را از دست داده، بجای دامنه‌دار است. الیور ساکس، نورولوژیست است که در موردنگاری‌های طولانی خود به سویه هنری پزشکی توجه ویژه دارد و منتقد نبود رابطه بیناسوزه‌های بیمار و پزشک از منظر اول و دوم‌شخص و برخورد عاطفی همدلانه و هم‌احساسانه در پزشکی و نقش مهم آن در فهم و درمان بیماری است. برای فهم این سویه مهم فراموش‌شده پزشکی در بازار سود و سرمایه، می‌توان به پدیدارشناسی مرلویوتنی رجوع کرد. مرلویوتنی فلسفه دوالیستی (دوگانه‌پندار) دکارت را رد می‌کند و بدن را خاستگاه معنا می‌داند و بر آن دو سویه به‌هم‌پیوسته، بدن فیزیکی، بدن زیسته (بدن - سوزه) قائل است که یکی بدون دیگری وجود نداشته باشد. بدن فیزیکی از منظر سوم‌شخص قابل بررسی است، همان سویه‌ای که امروزه از نظر پزشکی، عینی، علمی، تکنولوژی، بازار انحصاری را در اختیار خود دارد. سویه دیگر یعنی بدن - سوزه یا بدن زیسته است که از طریق تجربیات ادراکی پیچیده حاصل از تئیدی حس‌های سطحی و عمقی، حرکت و کنش، هیجانات عاطفی برانگیخته بدنی، مرز بین من و دیگری را می‌شکند و بسته به استطاعت محیط زیست اجتماعی - فرهنگی، روایت بیناسوزه‌ای برقرار می‌کند. آگاهی پیش‌تاملی قصدمندانه به یک شخص مربوط نمی‌شود بلکه باید کنش و بینا‌فردی وجود داشته باشد. حاصل ظن این کنش عاطفی است که از دل آن معنا و تمیز زیبایی‌شناختی و اخلاقی اولیه حاصل می‌شود و هنر را به میدان می‌آورد. لازم نیست که بدن- سوزه انسان برای تولید معنا صبر کند تا به مفاهیم کلایمی مجهز شود و آنگاه بتواند در زیست‌فرهی خود معنا و زیبایی تولید کند. اگر چنین پیش‌فرضی داشته باشیم که گواه کافی علمی با کمک دانش تکوینی امروز به همراه دارد، تجربیات ادراک کنشی - عاطفی انضمامی بدن ما برای رسیدن به معنا، زیبایی و اخلاق، امری پیشینی نسبت به شناخت مفهومی انتزاعی و علمی عقلانی است. بنابراین از راه انسانیت استفاده از نور، اتمسفر، مصالح

به انتزاع عقلانی که امری پسینی است، می‌رسد. شاید به همین دلیل، در طول تاریخ نیز ابتدا هنر سر برآورده است. ابهام یا ابهام (امبیکوتی) هنری نیز می‌تواند زاینده دوسویگی نقش بدن در تولید ابژگی و سوزگی هم‌زمان باشد. به قول مرلویوتنی بدن هم در حذف یک سوسویه مهم ادراک و تجربه لمس شود و هم به‌عنوان عامل شناسا (سوزه) خود را لمس کند. موضوع مهم این است که سوزه و ابژه، بسته به شرایط، قابل تبدیل هم به

مغز اجتماعی- ۱۴۸

## تشابه مشکلات پزشکی و معماری امروز

هستند. نکته قابل تأکید این است که امر پیشینی ادراک معناساز انضمامی و امر پسینی شناخت انتزاعی عقلانی در بدن ما دائما در ارتباط تنگاتگ رفت‌وبرگشتی با یکدیگر، رشد و تکوین پیدا می‌کنند. درست است که هنر نیاز به دسترسی به قوه خیال و خاطره دارد، ولی فراموش نکنیم که هر تجربه ادراکی بدنی ما بسته به استطاعت تجربیات قبلی باید پشتوانه تخیل و خاطره داشته باشد. امروزه نظریات پدیدارشناسی مرلویوتنی مسورد توجه علم شناخت به‌ویژه پدیدارشناسی مغزیژوهانه (نوروفنومولوژی) قرار گرفته است که ذهن را از بدن جدا نمی‌داند. دیدگاه چشم‌محور (اکولاستریسم) از تصور دوالیستی دکارتی نشئت می‌گیرد که گویا چشم بازنمایی تصویری از جهان بیرون را مستقیما از طریق غده صنوبری (پینال) مغز به عقل منتقل می‌کند. به‌این‌ترتیب امور بدنی

و انضمامی از عالم عقل انتزاعی جدا و بیگانه می‌ماند. علم از عقل انتزاعی و اعتلابی نشئت می‌گیرد که مقامی والا‌تر از امر بدنی و انضمامی قرار دارد. معمار و نظریه‌پرداز معروف فنلاندی، یوهانی پالاسما، تحت تأثیر نظریات مطرح در پدیدارشناسی مرلویوتنی و مغزیژوهی امروز، در دو کتاب مهم خود، چشم‌ان پوست (۲۰۰۵) و دست متفکر (۲۰۰۹) که به فارسی هم ترجمه شده، به انتقاد از معماری چشم‌محور در دوران مدرن و پست‌مدرن می‌پردازد. زیرا معماری امروز نیز همچون پزشکی از هنر یعنی از تجربیات انضمامی ادراک چندحسی و کنشی (بدن‌مند)، تهی شده و چشم‌محورانه با تکیه بر علم و تکنولوژی صرفا انتزاعی در بازار سرمایه، به امری خدماتی خالی از هنر نزول کرده است. به نظر پالاسما، فضا و زمان، نور، فرم، اتمسفر و مصالح در معماری، همه باید در خدمت معماری بدن‌مند باشد و با ارزش‌های زیبایی‌شناختی ادراک انضمامی بدن - سوزه و ابعاد عاطفی بیناسوزه‌های انسان ارتباط بویا برقرار کند. درحالی‌که معماری امروز طبق الگوی چشم‌محور به دنبال فضای انتزاعی و حذف بدن - سوزه انسانی از افق کار است. برعکس تصور غالب دکارتی، فضای انتزاعی به‌هیچ‌وجه نسبت به فضای مکانی پیشینی نیست بلکه ساخته موقعیت ماست. بستگی به شرایط انضمامی بدن و تخیل ادراکی ما دارد. حتمیت در این‌انتزاع وجود ندارد. زیرا انتزاع ساخته تجربیات ادراکی ماست ولی می‌دانیم که دکارت دانش ناب و مطمئن و حتمی را در انتزاعات هندسی فضایی جست‌وجو می‌کرد، اما انتزاع محصول تجربه ادراک کنشی عاطفی دیداری ما در پیوند با حس‌های دیگر است. انتزاع کنشی، صرف و مفصل، ما را از غای تجربی دور می‌کند؛ معنایی را بر ما آشکار نمی‌کند بلکه ما را از معنای زیبایی‌شناختی اصیل تجربیات عمیق انسانی دور می‌کند. فراموش‌کردن اهمیت تجربه ادراکات کنشی عاطفی چندحسی بدنی در شناخت، ما را به بیگانگی و گم‌شدگی در فضای لایتناهی انتزاعی می‌رساند. زمان در معماری باید سیال باشد و در ارتباط با حرکت و کنش عاطفی قصدمند و استطاعت محیط در فضای آگاهی پیش‌تاملی بیناسوزه‌های، به نوعی زیبایی‌شناسی موسیقایی نزدیک شود. زمان و فضای لامتناهی و تجریدی، معماری و شهرسازی را از تجربه زیبایی‌شناختی دور می‌کند. استفاده از نور، اتمسفر، مصالح ساختمانی نیز از این قاعده مستثنا نیست. فرم از درون این رویکرد سر بیرون می‌آورد. بنابراین به نظر می‌رسد مشکلات در پزشکی امروز و بحران دامن‌گیر آن شباهت زیادی به بحران در معماری و شهرسازی امروز دارد. به نظر می‌رسد که این هر دو با حذف یک سوسویه مهم ادراک و تجربه پیشینی حسی- حرکتی با انگیزش عاطفی، یعنی سویه بدن‌مندانه شناخت، از مزایای دریافت و فهم هنری کار خود غافل مانده‌اند.

پیشینه

## بررسی پیوستگی تئاتر و جامعه



با نخستین نمایشگاه مجازی کتاب ایران، دوشنبه ششم بهمن‌ماه ۱۳۹۹ ساعت ۱۸ تا ۲۰ با حضور پدیدآور و استاد فرهاد مهندس‌پور در جایگاه منتقد و به میزبانی رامتین شهبازی به‌شکل زنده در وبگاه دانشگاه پخش می‌شود. این نشست در حالی برگزار می‌شود که کتاب یادشده چند ماه است در بازار کتاب کمیاب شده و نیازمند بازچاپ است.



عبدالرحمن نجل رحیم

مغز پژوه

سلیقه - ۴

### خودکشی



تورج صابری‌وند

سلیقه نشانه بزرگی است از اهمیت زندگی در فکر آدم‌ها. دیده‌اید کسی به جزئیات زباله بپردازد؟ درباره شکل و رنگ آن حرف بزند؟ آدم‌های عاقل که بمانند، حتی دیوانه‌ها هم چنین نمی‌کنند. کسی چنین نمی‌کند، چون زباله ارزش آن را ندارد. برای بعضی‌ها هم زندگی چنین چیزی است؛ یک آشغال بدبوی گندیده که روی دست‌شان مانده، اما برخلاف زباله نمی‌توانند پرتش کنند، عجلالتا باید نگاهش دارند تا موعد تحویل آن برسد؛ پس به شکل و رنگش اهمیتی نمی‌دهند.

کسی که زندگی برایش عزیز نیست، اساسا سلیقه را هم لازم ندارد. بی‌سلیقه‌گی نشانه بزرگی است از اینکه آیا در عمق فکر و وجودمان میلی به زیستن داریم یا نه. اینکه خودکشی نمی‌کنند، دلیل این نیست که زندگی برایشان عزیز است، بیشتر وقت‌ها به معنای این است که از مرگ می‌ترسند. اما از کجا می‌توان فهمید که ادامه زیستن کسی، ترس از مرگ است یا عزیزداشتن زندگی؟ یک راه نگاه‌کردن به سلیقه اوست. سلیقه‌داشتن یا تلاش برای سلیقه‌داشتن، نشان می‌دهد جهان چقدر ارزش زیستن دارد.

آنها که زندگی را دوست نمی‌دارند، فقط کارهای ضروری را انجام می‌دهند؛ تقریبا فقط برای اینکه نمیرند. کار می‌کنند تا از گرسنگی نمریند، لباس می‌پوشند که از سرما یا از خجالت نمریند، همان‌طوری که زباله‌ها را در سطل آشغال می‌ریزند، غذا را هم به همان ترتیب در بشقاب می‌کشند. اعتراض کنی، می‌گویند «غذا برای این است که سیرمان کند، توجه‌کردن به قیافه غذا و ظرف آن و شمع روشن‌کردن و موسیقی‌گذاشتن ادا و اطوار اضافی است». در این جمله‌های ساده روزمره چه اعتراف‌های بزرگی نهفته است. بله آن غذای بدمزه هم سیرتان می‌کند؛ «بخورنمیر» به یک معنای دیگر. اگر زندگی به زیستش می‌ارزد، غذاخوردن و کارهای روزمره فقط برای زنده‌ماندن نیست، بلکه یک تجربه است. آدم‌ها نه باسلیقه به دنیا نمی‌آیند، نه بی‌سلیقه؛ همان‌طوری که وقتی کسی به دنیا می‌آید نه بااد است و نه بی‌ادب. ما، هم بی‌ادبی را می‌آموزیم و هم باادب‌بودن را.

آدم‌ها هم باسلیقه‌گی یا بی‌سلیقه‌گی را در همین رهگذر زندگی می‌آموزند. اما کسانی که در طبیعت زندگی خود سلیقه را یاد نگرفته باشند ولی زیستن برایشان ارجمند است، سلیقه را یاد می‌گیرند؛ چون لازم‌شان دارند. برعکس، کسی که به سبب محیط خود وسلیقه شده، اگر زیستن برایش بی‌اهمیت باشد، به‌زودی بی‌سلیقه خواهد شد، چون لامرزش ندارد. آن که زیستن را در عمق فکرش دوست دارد، خوردن و پوشیدن و در صندلی نشستن فرصت یک تجربه است و در برابر آن که زیستن را دوست نمی‌دارد و خوردن و پوشیدن و نشستن خرده‌دوطلبانه است برای نمودن، پس به دو شیوه کاملا متفاوت می‌خورند می‌پوشند و اطراف‌شان را می‌سازند. آن که در جهان بودن برای او سبیری‌کردن محکومیتی نااعلانه است، تمام زندگی در نظرش همان زباله‌ای بی‌ارزش است که شکل و شمایلش هیچ اهمیتی ندارد؛ برای او سلیقه حساسیت بیمارگونه در جزئیات است. سخت‌گیری افراطی است. او می‌گوید «کارها را ساده‌تر می‌توان انجام داد. این همه زمان برای درست‌کردن غذایی که در چند دقیقه‌تمام می‌شود، منطقی نیست». اوپی که زندگی برایش ارزش زیادی برای زیستن ندارد، فقط کارکرد اشیا و اشکال را جدی می‌گیرد؛ لباس همین که می‌پوشانند کافی است، غذا همین که از گرسنگی نمیریم بس است و شهر همین که نکشد کارش را درست انجام می‌دهد. هوا که آلوده می‌شود، نگران می‌شوند که نکند بمیرند؛ پس می‌ترسند، اعتراض می‌کنند، از شهر می‌روند، اما وقتی هوا تمیز است، هیچ متوجهش نمی‌شوند، هیچ نمی‌ایستند که آسمان را نگاهی بکنند، نه زندگی برای آنها جالب‌الی دادن به مرگ است، نه چیزی بیش از آن. آنها فقط نگران این هستند که نمیرند و بی‌سلیقه‌گی هم کسی را نمی‌کشد؛ پس می‌گویند «توجه‌کردن به سلیقه یک گیر الکی است، حساسیت به‌درندخوری که ادای یک مشت آدم وسواسی است». خوب گوش دهیم، می‌گویند «وقتی نمای بد ساختمان روبه‌رویی همسایه را نمی‌کشد، وقتی آن بشقاب زشت باعث کاهش یا طول عمر من نمی‌شود، وقتی منوی آن رستوران همین‌طوری هم خواناست، وقتی کتاب‌های درس بچه‌های مدرسه چیز یادشان می‌دهد، وقتی از این خیابان هم می‌توان به خانه رسید چه فرقی می‌کند که جزئیات بی‌اهمیت وقت تلف کنی؟». اما برای آنها که زندگی ارزش زیستن دارد، از کنار درختان صدساله گذشتن مهم‌تر از به خانه رسیدن است. برای آنها طعم گیلاس دلیل قانع‌کننده‌ای برای ماندن در این جهان است، نبودن بیش کسی که دوستش دارند نیز دلیل قانع‌کننده‌ای برای رفتن از جهان است. هم اوپی که به دلیل طعم گیلاس در این جهان می‌ماند و هم اوپی که به دلیل دوست‌داشتن از این جهان می‌رود، هر دو آدم‌های باسلیقه‌ای هستند و برای هر دو زندگی ارزش زیستن دارد، تنها به شرط آنکه زندگی باسلیقه‌ای باشد.